

برای حفظ توازن، چهار قاتل چهار مقتول فرخنده حاجی زاده

زنگ تلفن به صدا در می‌آید: «بزن کانال يك.» و بی هیچ توضیحی تلفن قطع می‌شود. با شتاب دکمه کنترل تلویزیون را فشار می‌دهی. گزارشی کوتاه از نتیجه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای. نام ۴ نفر از عاملین قتل‌ها اعلام می‌شود. عامل اصلی این قتل‌ها خودکشی کرده با داروی نظافت! (میزان دارو اهمیتی ندارد.) تلاش‌های گسترده‌ی پزشکان و مأمورین حفاظت زندان نیز بی‌نتیجه مانده است. بغض راه حنجره‌ات را می‌بندد. قلبت می‌تپد. مثل قلب میلیون‌ها ایرانی منتظر در چند ماه گذشته. اما تا همین جا کافی است. در وضعیت کمبود دارو و هزینه‌ی سنگین بیمارستان باید به فکر سلامت روحی و جسمی شونندگان بود. اما خواهی نخواهی يك کلمه از بین جمله‌های بیان شده یکی از مسؤلین توی ذهنت بزرگ و بزرگتر می‌شود. "فقط" این کلمه را قبلاً هم شنیده‌ای - فقط این چهار قتل - به "فقط" فکر می‌کنی و می‌اندیشی بیچاره کلمات گاه چه بار معنایی سنگینی را بر دوش می‌کشند. مگر بیان کلمه فقط حاکی از این نیست که قتل‌های دیگری نیز اتفاق افتاده. اگر اتفاق نیفتاده چرا نمی‌گویند. چهار قتل اخیر؟ یا مثلاً چهار نفر از قاتلین قتل‌های اخیر معرفی می‌شوند. پس مسؤلین محترم با بیان کلمه "فقط" خود نیز معتقدند که قتل‌های دیگری نیز اتفاق افتاده است. درست هم همین است مگر در آغاز مهرماه خون حمید حاجی‌زاده شاعر، نویسنده، محقق و دبیر آموزش و پرورش کرمان و فرزند ده ساله‌اش (کارون) با ۳۷ ضربه‌ی چاقو در نیمه شب ۳۱ شهریور ماه خانه‌ای محقر در محله‌ی گلدشت کرمان را رنگین نکرد؟ عمق این فاجعه که اولین حلقه قتل‌های اخیر در سال ۷۷ بود چنان سنگین بود که بسیاری تراژدی خواندندش. پدر و پسری مظلوم و بی‌دفاع در دو قدمی هم جان دادند. شقاوت فاجعه چنان هولناک بود که مشایخی بازپرس ویژه قتل را (به اعتراف خودش پس از سی سال که مدام شاهد صحنه انواع جنایت بود) آن شب در حضور جمع با صدای بلند به گریه وا داشت. یا پوررضاقلی رئیس آگاهی کرمان که جنایت را مدام، یا در عمل دیده یا به صورت تئوری خوانده بود و ادار کرد که تا مدت‌ها مرتب زیر لب تکرار کند: تا پنج دقیقه قبل از مرگم فراموش نمی‌کنم و پس از چندین ماه هنوز فرهنگیان، ادب‌دوستان و هنرمندان کرمان زیر لب می‌گویند: چرا حمید؟ و دانش‌آموزان دبیرستان و دانشجویان پژوهشکده ادبیات آرام در گوش هم زمزمه می‌کنند: آخ، بابا حمید؟ مگر خانواده حاجی‌زاده کار و زندگی خود را رها نکرده و مدام از طریق نهاد رهبری، ریاست جمهوری، وزارت اطلاعات، وزارت کشور، وزارت آموزش و پرورش، آقای نیازی، کمیته‌ی تحقیق ... و ... نامه، تلفن، تلگراف، حضوری و غیره خواستار پیگیری قتل حمید حاجی‌زاده و فرزند خردسالش نشدند تا حداقل بتوانند در پاسخ دو فرزند باقیمانده و همسر بی‌پناهِش که هر نیمه شب از خواب می‌پرند تا از زنده بودن یکدیگر مطمئن شوند بگویند: پدر و همسر مظلوم شما به چه جرمی کشته شدند. آیا حمید و "حمید"‌ها که در شهرهای مختلف و به شیوه‌های مختلف اما مشکوک و فجیع به قتل رسیدند ایرانی و مسلمان نبودند؟ آیا به صرف این که این کشته شدگان از يك میزان اشتهار اجتماعی و جهانی برخوردار نبودند، یا ساکن شهر یا استانی بودند که مردمش بنا به دلایلی فریادهایشان را کوتاه تر یا خفته در گلو می‌زنند یا در خانواده‌شان کسی راه به جایی ندارد. باید آرام و بی‌صدا از کنار قتل‌هایشان گذشت و به فرزندان و دوستداران شان گفت: «منتظر باشید نوه‌های شما در کتاب‌های تاریخ یا ادبیات متهمان قتل‌های پدران، برادران، همسران و فرزندان تان را معرفی خواهند کرد.» اگر بگوییم آیا باور خواهند کرد؟ و نخواهند پرسید مگر قاضی، وکیل قانونی مقتول نیست؟ مگر این که به آن‌ها بگوییم ناراحت نباشید

شاید چون چهار نفر از عاملین معرفی شده‌اند برای حفظ توازن پرونده "فقط" چهار قتل بررسی می‌شود. انشاءالله در آینده ... شاید هم.

تیرماه ۱۳۷۸